



جایگاه گوینده در اعتبار گفتار از دیدگاه احادیث

دکتر سید حسن اسلامی

استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب



◀ چکیده

احادیث متعددی که بر تفکیک بین شخص گوینده و گفتارش تأکید می‌کنند، بیان‌کننده فهم اصل سخن و ارزیابی آن بدون توجه به گوینده است. در مقابل این احادیث، روایات دیگری وجود دارد که به توجه به گوینده و شناخت دقیق او دلالت می‌کند؛ به این معنا که هر سخنی را از هر کسی نپذیریم. نویسنده در این مقاله می‌کوشد به بررسی این دو دسته احادیث پرداخته و آن را در سه حوزه مختلف، تقسیم و تحلیل و استنتاج کند. نتیجه این بررسی آن است که هر گروه از این احادیث بر بعد خاصی تأکید دارند که از مجموع آن‌ها می‌توان به سه بعد اشاره کرد: 1. بعد معرفت‌شناختی 2. بعد روان‌شناختی 3. بعد رفتارشناختی.

◀ کلیدواژه‌ها:

گفتار، گوینده، سخن‌سنجی، منزلت گوینده سخن، اخلاق سخن.

درآمد

منزلت گوینده سخن، در درستی یا نادرستی آنچه می گوید، نقش فراوانی دارد. برخی از احادیث به صراحت، هر نوع پیوندی را میان گوینده و سخنش می گسلند و از شنونده می خواهند تا بی توجه به شخص گوینده، در اصل سخن بنگرد و درستی آن را ارزیابی کند، مانند سخن معروف امیر مؤمنان (ع) درباره پذیرفتن حکمت از هر کسی و تأکید بر جدا کردن بین گوینده و گفته، به گونه ای که به صورت مثل سائر در آمده است، یعنی «انظر الی ماقال و لا تنظر الی من قال؛ به آنچه می گوید بنگر، نه به کسی که می گوید.» (آمدی تمیمی، 1366، ص 58)

در برابر این نگرش، که در احادیث متعددی بیان شده است، برخی از احادیث بر نقش گوینده سخن تأکید می کنند و شنوندگان را از پذیرش هر سخنی بدون توجه به گوینده آن باز می دارند. اینجاست که به نظر می رسد در احادیث دینی، دو تعلیم متضاد وجود دارد؛ تعلیمی که بر گفته تأکید دارد و تعلیمی که بر گوینده دلالت می کند. با مرور این گونه احادیث می توان آن ها را در سه دسته کلی گنجاند:

1. تأکید بر گفته؛
2. ضرورت توجه به گوینده؛
3. نقد دوگانگی گویندگان.

1. تأکید بر گفته

در احادیث متعددی بر این اصل تأکید می شود که شخص مسلمان، باید هر سخنی را فارغ از گوینده اش ارزیابی کند و در صورت درست بودن، آن را بپذیرد و در این میان، هیچ توجهی به گوینده آن نکند. این احادیث توصیه می کنند که سخن حکیمانه را باید از منافقان، مشرکان و کافران گرفت و به شرک و ایمان گوینده آن توجهی نداشت. ده ها حدیث با این مضمون در متون روایی ما وجود دارد که در اینجا به چند مورد از آن ها اشاره می کنیم:

- 1-1. امام صادق (ع) در این باره می فرماید: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُمَا وَجَدَ أَحَدُكُمْ ضَالَّتَهُ فَلْيَأْخُذْهَا؛ حکمت گمشده مؤمن است، پس هر یک از شما هر جا گمشده اش را یافت، آن را بگیرد.» (کلینی، 1365، ج 8، ص 167)

همان گونه که اگر کسی اموال خود را در دست کسی دید، باید آن را باز پس گیرد، طبق مضمون این حدیث، هر جا حکمتی یافت باید آن را به چنگ آورد و کاری به حامل آن حکمت نداشته باشد.

2-1. امام علی (ع) فرموده: «الحكمة ضالة المؤمن فخذوها ولو من افواه المنافقين؛ حکمت گمشده مؤمن است، پس آن را بگیرید، هر چند از دهان منافقان باشد.» (آمدی تمیمی، 1366، ص 58/ نیز ر.ک: کلینی، 1365، ج 8، ص 167/ سید رضی، 1370، حکمت شماره 80/ قضاعی، ص 176)

در این حدیث به برگرفتن (شنیدن و پذیرفتن) حکمت حتی از دهان منافقان تأکید شده است.

3-1. مضمون بعضی از روایات نشان می دهد که سخن حق را از اهل باطل بپذیریم، لیکن سخن ناراست را از اهل حق قبول نکنیم. برای مثال در متون روایی ما این سخن حضرت عیسی (ع) از سر موافقت نقل شده است که فرمود: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ؛ حق را از اهل باطل بپذیرید، لیکن باطل را از اهل حق قبول مکنید.» (برقی، 1371، ص 229)

4-1. برخی احادیث تأکید دارند که سخن حق در سینه منافقان، بی تاب و بی قرار است تا آنکه بر زبان آید و در سینه مؤمنان جای گیر شود. (طوسی، 1414ق، ص 625)

5-1. در حدیثی منسوب به حضرت عیسی (ع) آمده است: «كُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ، فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُحِرْفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُحِرِفَ الدَّرْهَمُ مِنْ نَحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُموهنة النظر إلى ذلك سواء والبصراء به خبراء؛ سخن سنج باشید، که بسا گمراهی ای که با آیه ای از کتاب خدا آراسته می شود، همان گونه که سکه مسین با نقره آراسته می گردد. نگریستن به چنین سکه ای یکسان است، لیکن تنها بصیرانی بدان واقف اند که ماهر و چیره دست اند.» (برقی، 1371، ص 230)

چنان که ملاحظه شد در احادیثی شبیه به این مضمون، به سخن سنجی دعوت شده و این به معنی توجه به گفته است نه گوینده.

2. ضرورت توجه به گوینده

در برابر احادیث فوق، برخی از احادیث به صراحت از ما می‌خواهند تا به گوینده سخن توجه کنیم و فراموش نکنیم که این سخن را چه کسی گفته است. برای مثال امام باقر (ع) در این باره می‌گوید: «مَنْ أَصْغَىٰ إِلَىٰ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ؛ هر کس به گوینده‌ای گوش فرا دهد، او را پرستیده است، پس اگر گوینده از خداوند بگوید، خدا را پرستیده است و اگر از شیطان بگوید، شیطان را پرستیده است. (کلینی، 1365، ج 6، ص 435)

همچنین در تفسیر آیه شریفه «فلينظر الانسان الى طعامه» (عبس: 24)، از امام باقر (ع) نقل شده است: «مقصود آن است که شخص به دانش خود و منبع آن بنگرد و توجه کند که از چه کسی آن را فرامی‌گیرد.» (همو، ج 1، ص 49)

3. نقد دوگانگی گویندگان

از منظر دینی، سازگاری گفتار و کردار، یکی از شاخصه‌های دینداری به شمار می‌رود. احادیث متعددی در این زمینه، مسلمانان را به یگانگی گفتار و کردار، دعوت می‌کنند و کسانی را که دیگران را به نیکی فرامی‌خوانند، لیکن خود به آن عمل نمی‌کنند، محکوم می‌نمایند. برای مثال در حدیثی از رسول خدا (ص) آمده است که فرمود: «إِنَّ لِكُلِّ قَوْلٍ مِصْدَاقًا مِنْ عَمَلٍ يُصَدِّقُهُ أَوْ يَكْذِبُهُ فَإِذَا قَالَ ابْنُ آدَمَ وَصَدَّقَ قَوْلَهُ بِعَمَلِهِ رَفَعَ قَوْلَهُ بِعَمَلِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِذَا قَالَ وَخَالَفَ عَمَلَهُ قَوْلَهُ رَدَّ قَوْلَهُ عَلَى عَمَلِهِ الْخَبِيثِ وَهُوَ بِهِيَ إِلَى النَّارِ؛ هر سخنی را مصداقی از عمل است که آن را تأیید یا تکذیب می‌کند. پس هر گاه آدمی زاده سخنی بگوید و با کردارش آن را تأیید کند، با آن کردار، گفتارش را به سوی خدا بالا می‌برد و هر گاه سخنی بگوید که رفتارش با آن ناهمخوان باشد، گفتارش به عمل پلیدش باز گردانده می‌شود و او را به آتش در می‌اندازد.» (قمی، 1404ق، ج 2، ص 208)

این احادیث چنان فراوانند که در اینجا نمی‌توان حتی اندکی از آن‌ها را برشمرد و چنان صراحت دارند که گویی افرادی که به گفته‌های خود عمل نمی‌کنند، اساساً صلاحیت بیان حقیقتی را ندارند و نباید سخن‌شان را جدی گرفت. قوت این روایات، به حدی بوده است که پاره‌ای از فقیهان در کنار شرایط چهارگانه امر به معروف و نهی از منکر شرط پنجمی را هم مطرح کرده که عبارت است از پای‌بندی امرکننده به معروف به آنچه خود می‌گوید و باز ایستادن وی از آنچه از آن نهی می‌کند. اگرچه این شرط از سوی اکثر فقیهان رد شده است، گویای اهمیت احادیثی است که در این باره صادر شده‌اند. (اسلامی، 1375، ص 154)

خطر چنین کسانی برای مؤمنان آن‌قدر جدی است که امام علی (ع) در یکی از این احادیث، از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که فرمود: «إِنِّي لَأَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا أَمَا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ يَا مَانِهِ وَأَمَا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ؛ من بر اتمن نه از مؤمن هر اسانم و نه از مشرک ترسان، چه خدا مرد باایمان را به خاطر ایمان وی باز می‌دارد و مشرک را به خاطر شرک او از پای درمی‌آورد. لیکن من بر شما از هر دورویی می‌ترسم که زبان‌باز است، چیزی را می‌گوید که آن را نیکو می‌شمارید و کاری می‌کند که آن را ناپسند می‌دارید.» (سید رضی، 1370، نامه 27)

حال باید دید که این سه سنخ حدیث چه نسبتی با یکدیگر دارند و آموزه اصلی در این باب چیست. هر یک از این دسته احادیث عمدتاً ناظر به یک مسئله‌اند و از یک بعد به آن می‌نگرند، اما در مجموع سه بعد را مطرح می‌کنند: 1. بعد معرفت شناختی 2. بعد روان‌شناختی 3. بعد رفتارشناختی یا اخلاقی.

4. بعد معرفت‌شناختی احادیث

احادیث دسته نخست، یک اصل معرفت‌شناختی را مطرح می‌کند و آن تأکید قاطع و قطعی بر این اصل است که هیچ رابطه منطقی بین اعتبار گوینده و صحت گفته وجود ندارد. به عبارت دیگر، درستی یا نادرستی سخن را باید با محک خاص

خود سنجید و در این میان منطقاً با سنجیدن شخص گوینده نمی‌توان درباره اعتبار یا بی‌اعتباری سخنی قاطعانه حکم راند. داوری درباره یک سخن به استناد گوینده آن و نقب زدن از گفته به گوینده یا گوینده به گفته، در واقع نوعی مغالطه منطقی به شمار می‌رود که به آن مغالطه منشأ (genetic fallacy) گفته می‌شود. طبق این مغالطه ادعا می‌شود که فلان سخن، درست است چون که فلانی گفته است یا فلان سخن باطل است، زیرا از دهان فلان کس بیرون آمده است. گوهر این مغالطه آن است که بر اساس خاستگاه یا منشأ جغرافیایی یا تاریخی صدور یک سخن یا عقیده، می‌توان درباره اصل آن سخن یا عقیده، حکم راند. (Warburton, p.62) حال آنکه منطقاً می‌توان بین سخن و گوینده آن تفاوت قائل شد و سخن درست را حتی از سنگ شنید.

سقراط هنگامی که فایدروس به ادعای او اعتراض می‌کند که «چه کسی» این سخن را بر زبان آورده، وی او را متوجه این نکته می‌سازد که باید به اصل سخن توجه کرد نه گوینده آن و به طنز اضافه می‌کند: «مردمان آن زمان چون هنوز مانند شما جوانان دانشمند نبودند، به سبب ساده‌دلی به گفته‌های درختان و سنگ‌ها نیز گوش می‌داند و اگر از آن‌ها سخنی راست می‌شنیدند، می‌پذیرفتند. ولی چنین می‌نماید که برای تو فرق می‌کند که گوینده کیست و از کدام کشور آمده است، زیرا تو تنها بدان نمی‌نگری که سخنش راست است یا نه.» (لطفی، 1367، ج 3، ص 1353)

این گوهر تعلیماتی است که در احادیث گروه نخست آمده است و طبق آن شخص مسلمان باید این قدرت را داشته باشد که گفته را از گوینده جدا ساخته و درباره قوت و اعتبار گفته نیک بیندیشد. اهمیت این تعلیم جایی آشکار می‌شود که کسانی متأثر از موقعیت و اعتبار برخی بزرگان، قدرت تفکر مستقل خود را از دست داده به جای تحلیل درست سخنان یا مواضع افراد، بر اساس خود افراد داوری می‌کنند. این اتفاق در جنگ جمل رخ داد و یکی از یاران امام علی (ع)، به نام حارث، با دیدن شخصیت‌های موجهی در جبهه رقیب نزد حضرت آمد و از ایشان پرسید که چگونه ممکن است این افراد در مسیر نادرستی قرار داشته و گمراه شده باشند. امام به وی پاسخی داد که همواره الهام‌بخش آزادی در تفکر و استقلال در اندیشه است:

«فَإِنَّكَ أَمْرٌ مُّبْسُوسٌ عَلَيْكَ إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرُّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ، فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ؛ تو مردی هستی که دچار خطا شده است؛ زیرا که دین خدا به وسیلهٔ افراد شناخته نمی‌شود، بلکه به نشانهٔ حق شناخته می‌شود، پس حق را بشناس تا اهلس را بشناسی.» (مفید، 1314ق، ج 13، ص 5)

طبق روایت دیگری، امام علی (ع) به حارث گفت: «إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتِكَ وَكَمْ تَنْظُرُ فَوْقَكَ فَحَرَّتْ إِنَّكَ لَمْ تَعْرِفِ الْحَقَّ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ وَكَمْ تَعْرِفِ الْبَاطِلَ فَتَعْرِفَ مَنْ أَتَاهُ؛ تو کوته‌بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه و سرگردان ماندی. تو حق را نشناخته ای تا بدانی که اهل حق چه کسان‌اند و نه باطل را تا بدانی پیروان آن، چه مردمان‌اند.» (سید رضی، 1370، حکمت شماره 262)

همچنین امام صادق (ع) به ابو حمزه ثمالی فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ؛ مبادا کسی را بدون حجت برگزینی و هر آنچه را می‌گوید، تصدیق کنی.» (کلینی، 1365، ج 2، ص 298)

علامه طباطبایی نیز به دقت و روشنی، این بعد معرفتی را چنین بیان می‌کند: «حق، حق است هر جا باشد و هرگونه به دست آید و از هر جا گرفته شود و ایمان یا کفر و تقوا یا فسق دارنده‌اش در آن اثری ندارد. و اعراض از حق به سبب دشمنی با حامل آن جز چسبیدن به تعصب جاهلی که خداوند سبحان اهل آن را در کتاب ارجمندش به زبان پیامبرانش نکوهیده است، نیست.» (طباطبایی، 1371، ج 5، ص 258)

بدین ترتیب، از نظر معرفتی هیچ رابطهٔ منطقی بین صحت گفته و منزلت گوینده نمی‌توان برقرار کرد، پس پیاموزیم که سخنان را باید فارغ از منزلت گویندگانشان بررسی کرد و سنجید و به تعبیر حضرت عیسی (ع) سخن سنج بود.

5. بعد روان‌شناختی احادیث

احادیث دسته دوم که از ما می‌خواهند تا به گوینده سخن توجه کنیم و به غذای فکری خود بنگریم که از کجا به دست می‌آید، در واقع ناظر به بعد معرفتی سخنان نیستند، بلکه به واقعیتی روان‌شناختی اشاره می‌کنند. همه افراد در یک سطح از معرفت و دانش قرار ندارند و چنین نیست که بتوانند همه جا صدف را از خزف بازشناسند، بلکه تحت تأثیر عوامل مختلفی درست بر خلاف تعلیم احادیث گروه

نخست، متأثر از عوامل غیر معرفتی به سخن باطلی تن می دهند به دلیل آنکه شخص موجهی بر زبان آورده است و بر عکس از سخنان حقی روی گردان می شوند، به دلیل آنکه گوینده آن، شخص ناموری نبوده است. این واقعیت گاه به عنوان یکی از مغالطات منطقی معرفی می شود که به نام غلبه سبک بر جوهر (style over substance) معرفی می شود. (مصطفی، 2007م، ص 265)

این، واقعیتی است انکارناپذیر که ناخواسته ذهن بسیاری از افراد را از دقت در واقعیت مسئله باز می دارد و چه بسا آن‌ها را منحرف می کند. در برابر این واقعیت است که برخی از روایات به ما تعلیم می دهند تا به گویندگان و نقش منفی یا مثبتی که در سخن دارند توجه کنیم. مسئله آن است که گوینده بی طرف نیست که تأثیری بر افراد نداشته باشد و انسان نیز ماشین حسابگری نیست که همواره فارغ از عواطف بتواند هر سخنی را به دقت تحلیل کند و سره را از ناسره بشناسد. از این رو، پیشوایان دین در کنار تأکید بر توجه به سخن، متوجه تأثیر گویندگان بر افراد بوده و به همین سبب ما را از این واقعیت آگاه می کنند تا بعد روان‌شناختی این مسئله را نادیده نگیریم. این مسئله از قدیم مورد توجه روان‌شناسان بوده و اخیراً متخصصان ارتباطات از آن استفاده می کنند تا نشان دهند که چگونه می توان بر دیگران تأثیر گذاشت و آنان را به هدف مورد نظر رساند. این مسئله است که این دسته از احادیث را با گروه سوم پیوند می دهد.

6. بعد اخلاقی احادیث

ما آموخته‌ایم که از کسانی که سخنان درستی بر زبان می آورند، رفتار درستی نیز انتظار داشته باشیم. چنان که اگر خود توصیه‌ای می کنند، پیشاپیش بدان عمل کنند. هرچند منطقاً، همان‌گونه که گذشت نمی توان اعتبار سخن را با منزلت گوینده یا رفتار او سنجید، میلی روان‌شناختی ما را به این سمت سوق می دهد و هنگامی که برای مثال متخصص سلامتی دربارهٔ مضرات سیگار کشیدن برای ما سخن می گوید و پس از پایان سخنش، سیگاری روشن کرده می کشد، نمی تواند از ما انتظار داشته

باشد که گفته‌هایش را دربارهٔ زیان سیگار کشیدن جدی بگیریم. وی می‌تواند استدلال کند که باید میان دانسته‌های علمی و رفتار شخصی‌اش تفاوت بگذاریم و حق نیز همین است، لیکن عملاً کار بسیار دشواری است و ما انتظار داریم که اگر کسی می‌داند سیگار کشیدن زیان‌بخش است، خود اولین کسی باشد که به این دانسته، اعتقاد داشته و بر اساس آن عمل کند. اینجاست که مسئله تناقض میان گفتار و کردار سه بعد متفاوت به خود می‌گیرد: بعد معرفتی، بعد روان‌شناختی و بعد اخلاقی.

در بعد معرفتی، همان‌گونه که اشاره شد و تعالیم قرآنی و روایی به ما آموخته‌اند، باید میان گوینده و گفتار و کردارش تفاوت گذاشت و هر یک را جداگانه بررسی کرد. اینجاست که آن متخصص می‌تواند هم‌صدا با شاعر عرب بگوید: «به دانشم عمل کن که اگر در کردارم کوتاهی کرده باشم، دانشم به تو سود می‌دهد و کوتاهی‌ام به تو زیانی نمی‌رساند.»*

سعدی نیز در مناقشهٔ پدر و فرزند، جانب پدر را گرفته و توصیه می‌کند که تنها و تنها به گفتار توجه کنیم نه گوینده، در نتیجه تناقض رفتار و گفتار گوینده نباید مانع استفادهٔ علمی ما شود و با تعریض به ادعای سنایی که سروده، «خفته را خفته کی کند بیدار؟» می‌گوید:

گفتِ عالم به گوش جان بشنو	ور نماند به گفتنش کردار
باطل است آنچه مدعی گوید	خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندر گوش	ور نوشته است، پند بر دیوار

(سعدی، 1374، ص 104)

این استدلال کاملاً درست و منطقی است و نمی‌توان ضرورتاً بین ادعاهای معرفتی شخص و رفتار پیوندی یافت، البته در اینجا بحث دیگری وجود دارد و آن تأثیر گناه یا خطای اخلاقی بر فهم و معرفت شخص است که خارج از بحث این مقاله

* اعمل بعلمی فان قصرت فی عملی / ینفعک علمی و لا یضرک تقصیری

است. افزون بر آن، خرده گرفتن بر شخص و طعن در سخنش به دلیل رفتاری که دارد، خود نوعی مغالطه توسل به شخص است که از آن در کتاب‌های منطقی، به تفصیل بحث شده است. (ر.ک: Warburton, p.3) لیکن این همه قضیه نیست. انسان صرفاً ماشینی حسابگر نیست و نمی‌توان از او انتظار داشت همواره بتواند میان گوینده و گفتارش فاصله افکند و بی‌توجه به گوینده، گفتارش را ارزیابی و در صورت درستی قبول کند. سعدی نیز که در اینجا این گونه توصیه می‌کند، در جای دیگر ما را نسبت به سخن افراد مغرض بر حذر می‌دارد و می‌گوید:

ز صاحب غرض تا سخن
که گر کار بندی، پشیمان
(سعدی، 1372، ص 50)

تجربه بشری نشان می‌دهد که همواره نمی‌توان به این صورت دست به محاسبات دقیق زد. در نتیجه قواعدی برای تسریع در محاسبه و تحلیل پدید آمده که روان‌شناسان اجتماعی، بر اساس امساک شناختی انسان‌ها، آن‌ها را میان‌برهای شناختی می‌نامند. یکی از راه‌های میان‌بر برای ارزیابی یک سخن آن است که بینیم خود گوینده چقدر به گفتارش اعتنا می‌کند و چه بهایی برای آن قائل است. اگر برای مثال کسی مدعی شود که تا چند دقیقه دیگر سیلی بنیان‌کن شهر را فرا خواهد گرفت ولی خودش هیچ اقدامی برای مقابله با آن انجام ندهد و چنان رفتار کند که گویی هیچ اتفاقی نخواهد افتاد، منطقاً نمی‌توان نتیجه گرفت که وی دروغ می‌گوید، لیکن عملاً با تجربه‌ای که از رفتار انسان‌های عاقل کسب کرده‌ایم، انتظار داریم که اگر کسی از چنین اتفاقی باخبر باشد، باید دست به اقدامی بزند. در نتیجه می‌توان از این رفتار استنتاج کرد که گوینده آن، مرجع اطمینان‌بخشی به شمار نمی‌رود و یک جای کار معیوب است. اینجاست که اگر به سخن او اعتنا نکنیم یا با تردید در گفته‌اش بنگریم، ممکن است از نظر معرفتی رفتار ما منطقی نباشد، لیکن از نظر روان شناختی موجه و غالباً درست است. به همین سبب در دادگاه‌ها به هنگام شهادت شهود، منزلت و اعتبار آنان بررسی می‌شود و همین قاعده در علوم حدیثی تحت عنوان جرح و تعدیل درباره ناقلان حدیث صادق است. فرض اساسی آن است که

معمولاً انسان‌های درستکار، گفتارشان نیز درست و قابل اعتماد است و انسان‌های نادرست، گفتارشان ناپذیرفتنی. هرچند ممکن است شاهدهی بدکار و بدسابقه، واقعاً در این شهادت خاص خود، درست گفته باشد، منطقاً تردید در درستی گفتارش به دلیل آن سابقه و رفتار، مقبول عاقلان است. در واقع، این بعد روانی است که اهمیت بعد اخلاقی مسئله را روشن می‌کند.

تأکید فراوان آیات و احادیث بر آنکه شخص باید از خود شروع کند و امرکننده به معروف باید خود نخستین کسی باشد که به معروف عمل می‌کند و نهی‌کننده از منکر باید خود نخستین کسی باشد که از آن باز می‌ایستد، در واقع تعلیمی است برای باورپذیر ساختن گفتار ما. حضرت امیر مؤمنان (ع) در این باره می‌فرماید: «وَ أَنَّهُوَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَنَاهَوْا عَنْهُ فَإِنَّمَا أَمْرُهُم بِالنَّهْيِ بَعْدَ التَّنَاهِي؛ و از کار زشت باز ایستید و دیگران را از آن باز دارید، چه به باز ایستادن پیش از بازداشتن مأمورید.» (سید رضی، 1370، خطبه 105)

به دلیل این بعد روانی است که در روایات متعدد این همه بر ضرورت عمل به دانسته‌های خود و رفتار بر طبق گفتار خود تأکید شده و قرآن کریم از سرانکار می‌پرسد: «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، درحالی که کتاب را تلاوت می‌کنید؟ آیا تعقل نمی‌کنید؟» (بقره: 44)

سعدی حاصل این انکارها را این گونه بیان کرده است:

ترک دنیا به مردم آموزند	خویشتن سیم و غله اندوزند
عالمی را که گفت باشد و	هرچه گوید نگیرد اندر کس
عالم آن کس بود که بد نکند	نه بگوید به خلق و خود نکند

(سعدی، 1374، ص 103)

در واقع، کسی که خودی خود را گم کرده و در پی رهبری دیگران، دچار نوعی دوگانگی و گسست روحی است و آیات و روایات بر این دوگانگی انگشت می‌گذارند، آن را محکوم می‌کنند و کسانی را که این گونه هستند، فاقد فهم و درک می‌دانند. این نکته گویی در نهاد بشر سرشته شده است و امروزه نیز متخصصان

اخلاق بر آن تأکید دارند. هیو لافولت، پس از بحث مفصلی درباره ماهیت اخلاقی بودن و معنای آن، به روشنی بر ضرورت هم‌سوئی گفتار و کردار انگشت می‌گذارد و می‌گوید: «هرچند دورویی، حقانیت گفته ما را سست نمی‌کند، غالباً تأثیرش را سست می‌سازد. اگر ما نخست خانه اخلاق خود را مرتب نکنیم، دیگران بدان گرایش خواهند داشت که دعاوی اخلاقی ما را بی‌اعتبار کنند. به همین دلیل است که مهم‌ترین شیوه شکل‌دهی رفتار اخلاقی مردم، بیشتر به وسیله آنچه می‌کنیم است، تا آنچه می‌گوییم.» (LaFollette, p. 209)

نتیجه

خلاصه کلام این است که هنگام چیدن این احادیث در کنار یکدیگر، درمی‌یابیم که در واقع یک مجموعه به هم پیوسته تعلیمی را تشکیل می‌دهند. این احادیث در درجه اول از ما می‌خواهند تا بدون توجه به گوینده، صحت هر سخنی را با دقت ارزیابی کنیم و آن را بر اساس معیارهای مشخص بپذیریم یا رد کنیم. در درجه دوم و برای پرهیز از سوء استفاده دیگران، نسبت به سخنان کسانی که رفتارشان با گفتارشان یکی نیست، آگاه باشیم و در درجه سوم به گویندگانی که خود به گفتارشان عمل نمی‌کنند، خرده می‌گیرند که چرا با این کارشان هم اعتبار خویش را به خطر می‌افکنند و هم مسیر حق‌جویی مؤمنان را غبارآلود می‌کنند. این طرز نگرش به احادیث، تفاوت و تعارض ظاهری آن‌ها را بر طرف می‌کند و نشان می‌دهد که هر گروه از این احادیث ناظر به ساحتی است و مخاطبان خاصی دارد. برخی کسان قدرت تفکیک دقیق بین گوینده و گفتار را دارند، اینان مخاطب احادیث گروه نخست‌اند. برخی از افراد ناخواسته تحت تأثیر عوامل غیر معرفتی قرار می‌گیرند، اینان مخاطب احادیث گروه دوم‌اند و بعضی دیگر نیز بدون توجه به عملکرد خویش و گاه بر ضد آن، سخنانی می‌گویند و به این ترتیب، ناسازگاری منطقی خود را نشان می‌دهند. احادیث گروه سوم اینان را مخاطب ساخته، به اصلاح اعمال خویش طبق گفته‌هایشان فرا می‌خوانند.

منابع

۱. آمدی تمیمی، عبد الواحد بن محمد؛ *غرر الحکم و درر الکلم*؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، 1366.

۲. اسلامی، سید حسن؛ *امر به معروف و نهی از منکر*؛ قم: انتشارات خرم، 1375.

۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد؛ *المحاسن*؛ قم: دار الکتب الاسلامیه، 1371.

۴. سعدی، مصلح الدین؛ *بوستان*؛ تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، 1372.

۵. سعدی، مصلح الدین؛ *گلستان*؛ تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، 1374.

۶. سید رضی؛ *نهج البلاغه*؛ ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1370.

۷. طباطبایی، سید محمدحسین؛ *المیزان فی تفسیر القرآن*؛ قم: اسماعیلیان، 1371.

۸. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن؛ *امالی طوسی*؛ قم: دارالثقافه، 1414ق.

۹. عکبری البغدادی (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان؛ *امالی مفید*؛ قم: المؤتمر العالمی الالفی للشیخ المفید، 1413ق.

۱۰. قضاعی مصری، حافظ ابو عبدالله محمد بن سلامه؛ *دستور معالم الحکم و مآثور مکارم الشیم* من کلام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه؛ تصحیح حسن السماحی سویدان، دمشق: دار القلم، 2003م.

۱۱. قمی، علی بن ابراهیم؛ *تفسیر قمی*؛ قم: دار الکتب، 1404ق.

۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب؛ *الکافی*؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365.

۱۳. لطفی، محمد حسن؛ *دوره آثار افلاطون*؛ تهران: خوارزمی، 1367.

۱۴. مصطفی، عادل؛ *المغالطات المنطقیه: طبیعتنا الثانیه و خیزنا الیومی (فصول فی المنطق غیر الصوری)*؛ قاهره: المجلس الاعلی للثقافة، 2007م.

15. LaFollette, Hugh, *The Practice of Ethics*, Oxford, Blackwell Publishing, 2007.

16. Warburton, Nigel, *Thinking from A to Z*, London: Routledge, 1996.